بداية العربية

طهران خیابان ناصر خسرو
١٣٢٦

چاپخانه شرکت مطبوعات



دورهٔ صرف و نحو زبان عربی

برای سال اول دبیرستانها

مطابق برنامهٔ وزارت فرهنگ

تألیف

محمد تقی کمال

طهران خیابان ناصر خسرو

۱۳۲۶

چاپخانه شرکت مطبوعات

متمنی است قبل از استفادهٔ اغلاط زیر را تصحیح نمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۸	مذکری باشد و اگر	مذکری باشد مانند طلحه واگر
۲۸	۵	حضر الامیر	امر الامیر
۳۵	۸	بین الفخذ	بین الفخذ والساق
۴۵	۱۱	و لا اقول	و لا ما اقول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعدالحمد و الصلوة پوشیده نیست که زبان عربی گذشته از آنکه وسیلهٔ درك مسائل دین مبین و احکام قرآن عظیم و محسنات دیگر است تکمیل زبان فارسی نیز بدون تحصیل آن بغایت دشوار است

لذا از برای نیل بدین مقصود هر کس موظف است بقدر مقدور در تسهیل طرز تعلیم و اسلوب تدریس نهایت جهد را مبذول و خدمتی بسزا کند .

تجارب و امتحانات چندین ساله محقق ومعلوم ساخت که شاگردان مدارس از کتبی که باسلوب قدیم و بزبان عربی تدوین گردیده چنانکه باید استفاده ننموده و از این رهگذر در زحمت بوده اند .

لذا برای خدمت بفرهنك یك دورهٔ صرف ونحو باعباراتی ساده و تمرینات مفیده مطابق آخرین برنامهٔ مصوبهٔ شورای عالی فرهنگ با توجه بنکات ذیل تألیف نموده و آنرا به **بدایة العربیه** موسوم ساخت .

۱ - چون مقصود از تدریس عربی در مدارس ابتدائی تشخیص کلمات مستعمله عربی در زبان فارسی است . لذا اکثر تمرینات سال اول از کلمات عربی که درفارسی متداول است انتخاب شده تاهم تمرین صرف باشد وهم کمك باملاء شاگردان نماید.

۲ - در سالهای بعد تمرینات آیات قرآن و کلمات قصار انتخاب شده تا بمنزلهٔ کتاب قرائتی نیز باشد و بدیهی است که آیات قرآن و کلمات بزرگان در اخلاق اطفال تأثیر کلی دارد .

۳ - چون دامنهٔ صرف و نحو زبان عربی وسیع است موادی که جزء برنامه نیست وممکن است دانشجویان ازدبیران سئوال نمایند بنحو اختصار نوشته شده ولی آقایان دبیران ملزم بتدریس نیستند .

و بالله توفیق وعلیه التکلان — محمدتقی کمال

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

حُرُوفِ هِجائیّه

حروف تهجّی - زبان عربی بیست و هشت حرف است :

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن ه و ی .

حروف تهجّی بر دو قسم است : شمسیّه - قمریّه

حروف شمسیّه چهارده حرف است :

ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ل ن ط ظ

حروف قمریّه نیز چهارده حرف است :

اب ج ح خ ع غ ف ق ك م ه و ی .

تبصره - حروف شمسیّه حرفی راگویند که چون اَلْ برآنها داخل شود حرف لام خوانده نشود چون : الشَّمْس - الدّار .

حروف قمریّه حروفی راگویند که چون اَلْ برآنها داخل شود لام آن تلفّظ شود چون اَلْباب ، اَلْقَمَر ، اَلْکِتاب

حروف تهجی زبان عربی چند حرف وچند قسم است ؟ آنهارا شرح دهید .

حروف شمسیّه چند حرف وقمریّه چند حرف است ؟

حرکات

برای اینکه حروف بتلفظ درآیند حرکات لازم است .

حرکات سه است : ضمّه ُ فتحه َ کسره ِ که بفارسی پیش و زَبَر و زیر میگویند .

هر حرفی که دارای حرکت باشد آنرا متحرک و آنکه دارای حرکت نباشد ساکن نامند و علامت سکون اینست ْ که جزم نامند و دربالای حروف میگذارند مانند صَمَدْ که دال ساکن است .

تنوین عبارت است از دو فتحه ً و دو کسره ٍ و دو ضمّه ٌ که بفارسی دوزَبَر و دوزیر و دوپیش میگویند مانند کتاباً - ادیبٍ - رسولٌ .

تشدید : چون دو حرف همجنس پهلوی هم جمع شوند یکی از حروف را نوشته و بجای حرف دیگر تشدید میگذارند مثل صَدْدَقَ که اینطور نوشته شود : صَدَّقَ

همزهٔ وصل و قطع

همزه بردو قسم است : همزهٔ وصل و همزهٔ قطع . همزهٔ وصل آنست که اگر حرفی بدان متصل شود خوانده نشود چون اُكْتُبْ که گوئیم فَاكْتُبْ همزهٔ قطع آنست که در هر حال خوانده شود اَعْلَمْ فَاَعْلَمْ

برای تلفظ چه لازم است ؟ حرکات چند تاست ؟ تنوین چیست ؟ تشدید کدام است ؟
همزهٔ قطع و وصل کدامند ؟

تمرین

بکلمات ذیل آل داخل کرده شمسی و قمری آنها را تعیین نمائید :

آبٌ اُمٌّ اُخْتٌ اِبْنٌ وَلَدٌ طِفْلٌ يَدٌ نِدٌّ
پدر مادر خواهر پسر پسر کودک دست همتا

رِجْلٌ شَمْسٌ قَمَرٌ عَيْنٌ اَنْفٌ حاجِبٌ شَعْرٌ
پا آفتاب ماه چشم بینی ابرو مو

اُذُنٌ شَفَةٌ لِسانٌ فَمٌ ضِرْسٌ ظُهْرٌ صُبْحٌ
گوش لب زبان دهان دندان پیشین بامداد

نَهارٌ لَيْلٌ عصر
روز شب پسین

کلمه

کلمه لفظ معنی دار را گویند چون عِلْم یعنی دانستن رَجُل مرد ضَرْب زدن فی در

کلمات عرب برسه قسم است : اِسْم - فِعْل - حَرْف

چه را کلمه گویند ؟ کلمات عربی برچند قسمت ؟

اِسْم کلمه ایست که برای نامیدن شخصی یا چیزی بکار رود و معنای وی مستقل باشد بدون قید زمان مانند حَجَرٌ (سنگ) کِتَاب (نامه) شَجَرٌ (درخت) اَرْض (زمین) حَسَن (نام شخصی) عِلْم (دانستن) .

فِعْل کلمه ایست که دلالت کند بر شدن یا وقوع کاری در یکی از سه زمان ماضی (گذشته) - مضارع یا مستقبل (آینده) حال (حالا) . چون نَصَرَ (یاری کرد در زمان گذشته) ، یَنْصُرُ (یاری میکند در زمان حال یا آینده) اُنْصُرْ (یاری کن حالا) .

حَرْف کلمه ایست که معنای آن تنهائی تمام نباشد چون : فی (در) ، مِنْ (از) ، اِلیٰ (تا) ، عَلیٰ (بر) لا (نه) قَدْ (گاهی) .

(تمرین)

اسم و فعل و حرف کلمات زیر را تعیین کنید :

شَجَرٌ	حَسَنٌ	کتاب	مِنْ	فی	قَرَءَ	جَلَسَ	اَکَلَ
درخت	نام شخص	دفتر	از	در	خواند	نشست	خورد

اسم چه کلمه ایست ؟ فعل چه ؟ حرف چیست ؟ زمان بر چند قسم است ؟ فعلی که بر زمان گذشته دلالت کند چیست ؟ و اگر بر زمان آینده یا حال دلالت کند چه معنی دارد ؟

قَرَائَة	کِتَابَة	نَظَرَ	نَصَرَ	اَنَا	ثَمَر	مَدْرَسَه	اُمّ
خواندن	نوشتن	نگاه کرد	یاری کرد	من	میوه	محل درس	مادر
صَرَفَ	جَلِیس	ذَهَبَ	قَاضی	عَلِمَ	رَحْمَة	قُدْرَة	
خرج کرد	همنشین	رفت	داور	دانستن	رحم آوردن	توانائی	
بَصَر	اَرْنَب	طَیْر	رَکِبَ	سَمِعَ	ذِئْب	فَرَقَ	
بینا	خرگوش	مرغ	سوار شد	شنید	گرگ	جدا شد	
دِرْهَم	دَرَسَ	رَجَعَ	بَیْت	رَمْل	کُحْل	صُرَد	
پول	خواند	برگشت	اطاق	ریگ	سرمه	مرغ اهلی	
قَصِیر	طَوِیل	فَرَس	حَتّیٰ	الدّار	عَلیٰ	اِلیٰ	
کوتاه	بلند	اسب	تا	خانه	بر	تا	

(تقسیمات اِسْم :)

اسم بر سه قسم است : مفرد - تثنیه - جمع .

مفرد آنستکه بر یکی دلالت کند چون رَجُل که دلالت بر یکمرد کند .

تثنیه آنستکه بر دو دلالت کند ، و علامت آن الف و نون مکسوره

اسم و فعل و حرف کلمات بالا را تعیین کنید . مفرد و تثنیه و جمع کدامند ؟

و یا یاء ماقبل مفتوح و نون مکسوره است چون رَجُلانِ و رَجُلَیْنِ یعنی دو مرد .

جمع آنستکه دلالت کند بر سه و زیادتر و علامت آن واو و نون مفتوحه یا یاء ماقبل مکسور و نون مفتوحه باشد مانند رَجُلُونَ و رَجُلِینَ یعنی مردان .

(مُتَکَلّم - مُخاطَب - غایِب)

متکلم شخصی است که سخن میگوید .

مخاطب یا حاضر کسی است که متکلم با او سخن گوید .

غایب شخصی است که متکلم از او در غیابش سخن گوید

(مُذَکّر و مُؤَنّث)

صفت و نام انسان و حیوان نَرْ را مُذَکّر و صفت و نام انسان و حیوان ماده را مؤنّث گویند مانند : اُمّ - والِد - ناقَة
مادر - پدر - شتر ماده

اِبِل - اُخْت - اَخ - اِبْن - بِنْت .
شتر نر - خواهر - برادر - پسر - دختر

متکلم - مخاطب - غایب کیست ؟ مذکر و مؤنث را بیان نمائید ؟ .

(مَصْدَر)

(ریشه و اصل کلمات مُشتقّه مصدر است)

مَصْدَر در زبان فارسی کلمه ایست که آخر آن دال و نون یا تاء و نون باشد بشرط آنکه هرگاه نون آن بیفتد فعل ماضی مطلق شود چون : کُشتن و آوردن .

مَصْدَر در عربی آنستکه در آخر معنای فارسی آن تا و نون یا دال و نون باشد ، و از وی نُه وجه باز میگردد

۱ ماضی یعنی گذشته . ۲ مُضارِع یا مُستَقبَل یعنی آینده . ۳ اسْم فاعل آنستکه دلالت کند بر کننده کار ۴ اِسْم مَفْعُول یعنی کسی و یا چیزی که فعل بر آن واقع شود ۵ اَمْر یعنی طلب فعل . ۶ نَهْی یعنی طلب ترک فعل . ۷ جَحْد یعنی انکار کردن . ۸ نَفْی یعنی نیست کردن . ۹ استفهام یعنی طلب فهمیدن .

مصدر کدام است ؟ در زبان فارسی چه کلمه ایرا مصدر گویند ؟ در زبان عربی مصدر کدام است ؟ از مصدر چند وجه باز میگردد آنها را بشمارید .

تقسیمات فِعل

چنانکه گفته شد فِعل از حیث زمان بر سه قسم است :

ماضی - مُضارع - امر

ماضی فعلی است که دلالت نماید بر وقوع کاری در زمان گذشته چون عَلِمَ ، نَصَرَ ، قَرَءَ ، بَلَغَ ، ثَبَتَ ، غَفَرَ ، جَلَسَ

فِعل ماضی در فارسی دارای شش صیغه است : دو صیغه برای حاضر و دو صیغه برای غایب ، دو صیغه برای متکلم .

	غایب	حاضر	مُتکلّم
مفرد :	یاری کرد	یاری کردی	یاری کردم
جمع :	یاری کردند	یاری کردید	یاری کردیم

فِعل ماضی در عربی دارای چهارده صیغه است :

شش صیغه از برای غایب و غایبه . شش صیغه از برای حاضر و حاضره و دو صیغه برای متکلم .

فعل بر چند قسمت ؟ ماضی چه فعلی است ؟ فعل ماضی در فارسی چند صیغه و در عربی چند صیغه دارد ؟ فعل ماضی عربی و فارسی یاری کردن را صرف نماید ؟

مُذکّر غایب را سه صیغه است :

مفرد	تثنیه	جمع
نَصَرَ یاری کرد (یکمرد)	نَصَرَا یاری کردند (دو مرد)	نَصَرُوا یاری کردند (مردان)

مؤنّث غایبه را سه صیغه است :

مفرد	تثنیه	جمع
نَصَرَتْ یاری کرد (یکزن)	نَصَرَتَا یاری کردند (دو زن)	نَصَرْنَ یاری کردند (زنان)

مذکّر حاضر را سه صیغه است :

مفرد	تثنیه	جمع
نَصَرْتَ یاری کردی (تو مرد)	نَصَرْتُمَا یاری کردید (دو مرد)	نَصَرْتُمْ یاری کردید (شما مردان)

مؤنّث حاضره را سه صیغه است :

مفرد	تثنیه	جمع
نَصَرْتِ یاری کردی (تو یکزن)	نَصَرْتُمَا یاری کردید (دو زن)	نَصَرْتُنَّ یاری کردید (شما زنان)

مذکّر غایب و مؤنّث غایبه هرکدام چند صیغه دارند ؟ مذکّر حاضر و مؤنّث حاضره هر یک چند صیغه دارند ؟

(متکلم را دو صیغه است)

متکلّم وحده و مع الغیر :

متکلم وحده (یعنی تنهائی) — متکلم مع الغیر (با غیر خود)

نَصَرْتُ یاری کردم — نَصَرْنَا یاری کردیم .

در دو صیغهٔ متکلم مذکر و مؤنث یکسان است .

(تمرین)

کلمات ذیل را تجزیه نموده با معنی بنویسید . بدین طریق :

نَصَرْتُمْ فعل ماضی صیغهٔ جمع مذکر حاضر . یاری کردید شما مردان .

قَدَرْتُمْ - قَدَرْتِ - عَلِمْنَا - اَکَلْتُ - اَکَلُوا - جَلَسَ - جَلَسْنَ

جَلَسْنَا - قَدَرْتُنَّ - قَدَرْنَا - قَدَرُوا - عَلِمُوا - اَکَلْتُمْ - جَلَسْتُمْ - جَلَسُوا

عَلِمْتُ - قَدَرْنَ . کلمات ذیل را عربی نمائید . بدین طریق :

توانستید - قَدَرْتُمْ - قَدَرْتُنَّ .

خوردند - دانستم - دانستید - دانستیم - دانستند - توانست - توانستیم

یاری کردم - یاری کردیم - یاری کردند - یاری کرد - توانستی - توانستند

توانستم - توانستیم - نشستیم - نشستم - خوردی - خوردند - دو نفر زن

خوردند - خوردیم - خوردند دو نفر مرد .

متکلم چند صیغه دارد ؟ *

فعلهای زیر را صرف کنید :

قَدَرَ ، عَلِمَ ، جَلَسَ ، قَرَءَ ، نَصَرَ ، اَکَلَ ، کَتَبَ

توانا شد ، دانست ، نشست ، خواند ، یاری کرد ، خورد ، نوشت

ذَهَبَ ، مَنَعَ ، اَخَذَ ، قَتَلَ ، ضَرَبَ . *

رفت ، منع کرد ، گرفت ، کشت ، زد

کلمات زیر را معین کنید چه صیغه و معنای هر یک چیست ؟

قَدَرْتُنَّ - جاؤا - قَرَءَ - اَکَلُوا - اَخَذْنَ - نَصَرْتُ

جَلَسْتُمَا - ذَهَبْنَا - کَتَبْتُ - حَضَرُوا - شَهِدْنَ -

قَتَلْنَا - مَنَعْتُ - عَلِمْتَ - کَتَبَا - مَنَعُوا - جَلَسْتُ

(فعل مضارع یا مستقبل)

آنستکه دلالت کند بر وقوع کاری در زمان حال یا آینده :

(فعل مضارع) چون یَنْصُرُ - یَقْدِرُ - یَعْلَمُ - یَجْلِسُ

تبصره : فعل مضارع دارای چهارده صیغه است :

غایب مذکّر — غایبهٔ مؤنث

(مفرد تثنیه جمع) * (مفرد تثنیه جمع)

یَنْصُرُ یَنْصُرَانِ یَنْصُرُونَ * تَنْصُرُ تَنْصُرَانِ یَنْصُرْنَ

یاری میکند یکمرد . یاری میکنند دو مرد یاری میکنند مردان یاری میکند یکزن یاری میکنند دو زن یاری میکنند زنان

مخاطب مذكّر			مخاطبهٔ مؤنّث		
تَنْصُرُ	تَنْصُرَانِ	تَنْصُرُونَ	تَنْصُرِينَ	تَنْصُرَانِ	تَنْصُرْنَ
ياری ميكنی تو (تو يكمرد)	ياری ميكنيد (شما دو مرد)	ياری ميكنيد (شما مردان)	ياری ميكنی تو (يكزن)	ياری ميكنيد (شما دو زن)	ياری ميكنيد (شما زنان)

متكلّم وحده	متكلّم مع الغير
أَنْصُرُ ياری ميكنم من	نَنْصُرُ ياری ميكنيم ما

(تبصره) - دو صيغهٔ متكلم وحده ومع الغير در مضارع بين مذكر ومؤنث مشتركست

كلمات زير را معين كنيد كه چه صيغه ومعنای آنها چيست :

يَنْظُرُ - تَعْلَمُ - تَجْلِسِينَ - يَكْتُبْنَ - يَمْنَعَانِ -
تَحْضُرُونَ - تَشْهَدَانِ - يَعْلَمُونَ - يَنْصُرْنَ - تَضْرِبُونَ
نَمْنَعُ - يَقْرَءُ - تَأْخُذْنَ - تَأْكُلَانِ - تَقْرَبِينَ - يَشْرَبُونَ
يَلْبِسْنَ - يَجْمَعُونَ - تَجْلِسُ - تَكْسُبُونَ - يَخْرُصُونَ

(فعل مضارع در فارسی شش صيغه دارد :)

	غايب	حاضر	متكلّم
مفرد :	ياری ميكند	ياری ميكنی	ياری ميكنم .
جمع :	ياری ميكنند	ياری ميكنيد	ياری ميكنيم .

(تمرين)

(افعال ذيل را صرف كنيد :)

يَنْصُرُ - يَقْدِرُ - يَجْلِسُ - يَعْلَمُ - يَأْكُلُ - يَقْرَءُ -
ياری ميكند آنمرد توانا ميشود آنمرد مي نشيند آنمرد ميداند آنمرد ميخورد آنمرد ميخواند آنمرد

يَكْتُبُ - يَذْهَبُ - يَنْظُرُ - يَطْلُبُ - يَدْخُلُ - يَخْرُجُ
مينويسد آنمرد ميرود آنمرد نگاه ميكند آنمرد طلب ميكند آنمرد داخل ميشود آنمرد خارج ميشود آنمرد

يَشْكُرُ - يَبْلُغُ - يَمْنَعُ - يَرْحَمُ - يَقْعُدُ - يَنْزِلُ
شكر ميكند آنمرد ميرسد آنمرد منع ميكند آنمرد رحم ميكند آنمرد مي نشيند آنمرد فرود ميآيد آنمرد

يَعْرِفُ - يَفْتَحُ - يَحْسِبُ - يَكْدِرُ - يَطْهُرُ - يَنْقُلُ
ميشناسد آنمرد باز ميكند آنمرد گمان ميكند آنمرد دلتنگ ميشود آنمرد پاك ميشود آنمرد نقل ميشود آنمرد

يَقْتُلُ - يَضْرِبُ - يَأْمُرُ - يَصْعَدُ .
ميكشد آنمرد ميزند آنمرد امر ميكند آنمرد بالا ميرود آنمرد

مضارع چه فعلی است ؟ فعل مضارع چند صيغه دارد ؟ هريك را مشروحاً بگوئيد و آنها را صرف نمائيد .

فِعلُ مُضارِع دارای سه حالت است : یا مرفوع است - یا منصوب است - یا مجزوم . ❊

(توضیح) فعل مضارع اگر حروف ناصبه جازمه نداشته باشد چون یَضْرِبُ و یَنْصُرُ مرفوع است ، علامت رفع در مفرد ها ضمّهٔ حرف آخر و در تثنیه و جمعهای مذکر و مفرد مخاطبهٔ مؤنّث بودن نون است چنانکه در صرف آنها گذشت ، و اگر حروف ناصبه بر سر آن در آید منصوب خواهد شد علامت نصب در مفرد ها فتحهٔ آخر است ودر تثنیه و جمعهای مذکر و مفرد مخاطبهٔ مؤنث نداشتن نون است چون : اَنْ یَضْرِبَ اَنْ یَضْرِبا اَنْ یَضْرِبُوا .. و چنین است تا آخر . ❊

حروف ناصبه چهار حرف است : اَنْ - لَنْ - کَیْ - اِذَنْ

(حروف نواصب بود چار تن ❊ اَنْ است و لَنْ است و کَیْ است و اِذَنْ)

حروف جازمه پنج است : لَمْ ، لَمّا ، لامِ اَمر ، لاءِ نهی ، اِنْ شرطیه

چنانچه فعل مضارع دارای حروف جازمه بوده باشد مجزوم خواهد بود و علامت جزم در مفرد ها ساکن بودن حرف آخر است ودر تثنیه و جمعهای

حروف ناصبه چند حرفست ؟ حروف جازمه کدامند ودر فعل مضارع چه عمل میکنند ؟

مذکر و مفرد مخاطبهٔ مؤنث افتادن نون است چون : لَمْ یَضْرِبْ لا یَنْصُرْ ، لَمّا یَکْتُبْ وصرف آن نیز چنان است که در حالت نصبی گذشت : لَمْ یَضْرِبا - لَمْ یَضْرِبُوا تا آخر ❊

(توضیح) بدانکه لَنْ از حروف نفی مخصوص بفعل مضارع است .

❊ فِعلُ اَمر ❊

فِعلُ اَمر فعلی است که دلالت کند بر طلب کردن چیزی یا کاری در زمان حال

چون اُنْصُرْ اِعْلَمْ اِقْرَءْ
یاری کن تو (یکمرد) بدان تو (یکمرد) بخوان تو (یکمرد)

فعل اَمر هم چون ماضی و مُضارع دارای چهارده صیغه است :

❊ (صَرف فعل اَمر :) ❊

	مُذکّر غایب		مؤنّث غایبه	
مفرد :	لِیَنْصُرْ	باید یاری کند (یکمرد)	لِتَنْصُرْ	باید یاری کند (یکزن)
تثنیه :	لِیَنْصُرا	باید یاری کنند (دو مرد)	لِتَنْصُرا	باید یاری کنند (دو زن)
جمع :	لِیَنْصُرُوا	باید یاری کنند (مردان)	لِیَنْصُرْنَ	باید یاری کنند (زنان)

فعل امر در فارسی دارای چند صیغه است ؟ بروم را صرف نمائید ؟ فعل مضارع چند حالت دارد

	مُذکّر حاضر (مخاطب)	مؤنّث حاضره (مخاطبه)
مفرد :	اُنْصُرْ یاری کن (یکمرد)	اُنْصُرِی یاری کن (یکزن)
تثنیه :	اُنْصُرَا یاری کنید (دو مرد)	اُنْصُرَا یاری کنید (دو زن)
جمع :	اُنْصُرُوا یاری کنید (مردان)	اُنْصُرْنَ یاری کنید (زنان)

مُتکلّم وحده (تنها) — مُتکلّم معَ الغیر (با غیر خود)

لِاَنْصُرْ باید یاری کنم من (یکمرد یا یکزن) — لِنَنْصُرْ باید یاری کنیم ما (مردان یا زنان)

تبصره - در فعل امر نیز متکلّم مانند مضارع. بین مذکر و مؤنث مشترکست

فِعل امر در فارسی :

در زبان فارسی فعل امر (مانند فعل ماضی و مضارع) دارای شش صیغه است :

مفرد		جمع
برو (یکمرد یا یکزن)	✻	برویم (مردان یا زنان)
برود (یکمرد یا یکزن)	✻	بروند (مردان یا زنان)
بروم (یکمرد یا یکزن)	✻	بروید مردان یا زنان)

فعل امر کدام است ؟ فعل امر دارای چند صیغه است ؟ فعل امر لِیَنْصُرْ الی آخر صرف کنید .

(فعل نهی و جحد)

چون لام جازمه بر فعل مضارع داخل شود آنرا فعل نهی گویند و دلالت میکند بر باز داشتن از کاری در زمان حال چون لاتَضْرِبْ .

و چون لَمْ بر فعل مضارع داخل شود آنرا فعل جحد گویند چون لَمْ یَضْرِبْ و دلالت میکند بر انکار عملی در زمان گذشته .

تبصره - چون حروف جازمه بر مضارع داخل شوند معنی آنرا نقل به ماضی و نفی در ماضی کنند مانند لَمْ یَضْرِبْ یعنی نزده است لَمّا یَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است . ✻

(تمرین)

از افعال ذیل جحد و نهی بنا نموده صرف نمائید :

کَتَبَ - جَعَلَ - شَرُفَ - قَرُبَ - قَدِمَ - صَلَحَ
خَرَجَ - قَدَرَ - فَرَعَ ✻

(فعل منفی و مُثبَت)

فعل بر دو قسم است : منفی و مثبت .

فعل نهی و جحد را بیان نمائید ؟ فعل منفی و مثبت چیست ؟

فعل نفی آنستکه بر نبودن و یا نشدن و یا نکردن کاری در زمان گذشته و یا آینده و یا حال دلالت کند چون : ماعَلِمَ - لایَعْلَمُ
ندانست — نمیداند
مانَصَرَ - لایَنصُرُ - لاتَکتُبْ
یاری نکرد — یاری نمیکند — ننویس ✻

فعل مثبت آنستکه حروف نفی نداشته باشد چون : ضَرَبَ و یَضْرِبُ . ✻

✻(تمرین)✻

از افعال ذیل فعل مضارع منصوب و مجزوم را با حروف ناصبه و جازمه صرف نمائید

عَلِمَ - کَتَبَ - ضَرَبَ - شَرِبَ - سَمِعَ .

این فعلهای مضارع را بصورت ماضی منفی در آورید و صرف نمائید

یَمْنَعُ - یَأخُذُ - یَنصُرُ - یَأکُلُ - یَجْلِسُ - یَبْرِزُ
یَحْضُرُ - یَمْرِضُ - یَقْدَمُ - یَبْلُغُ - یَرْکَبُ - یَمْنَعُ

✻(ترجمهٔ این فعلها را بفارسی بنویسید :)✻

مااَحَلَّ - ماحَرَّمَ - مااَکَلْتُمَا - لاتَبْلُغْ - لاتَقْدِمِینَ
لَمّا تَأکُلُوا - لاتَحْضُرُوا - لَمْ تَرْکَبُوا - مامَنَعْتُمْ - ماجَلَسَ

فعل نفی چیست و فعل مثبت کدام است ؟

لَمْ تَبْرِزُوا - لاتَجْلِسِینَ - لَنْ تَأکُلُوا - ماحَسِبْتُمْ -
لَمْ تَمْنَعُوا - ماقَدِمْتُمْ - مااَخَذْنَ - لَنْ یَرْکَبَ -
لَمّا تَأکُلِی - لَمْ یَبْلُغُوا - لاتَنصُرانِ - لَنْ یَعْلَمُوا .

✻(افعال ذیل را بعربی ترجمه کنید :)✻

نفرستادیم - نفرستند - مینویسید - نوشته است -
نروید - نیاورند - نخواندند - نیاموخت - بنویسید -
هرگز یاری نمیکند - هنوز یاد نگرفته است - نبرده است - نیاورد
نگیرد - بنویس - نمیآموزد - بروید - هرگز نمی نشیند -
نیاموز - نخوانده است - نمیخورد - هرگز نمی نویسد - یاد میدهد
بشنو - بدان - بیاورد - خوردند - بردند . ✻

✻(این جمله ها را بعربی ترجمه کنید :)✻

حَسَن درس را آموخت - کتاب را بیاورد - اَدَب بیاموز
بشنو درس را - درس را بخوان و حفظ کن - اَحمد درس را خوانده و حفظ کرده است . ✻

فِعلِ اِستفهام

هرگاه فعل ماضی یا مضارع بعداز هَلْ یا همزه واقع شود سؤال وپرسش را میرساند وآنرا فعل استفهام گویند ، چون : اَذَهَبَ هَلْ یَذْهَبُ ـ اَکَتَبَ ـ هَلْ یَکْتُبُ .

تمرین

ازافعال ذیل فعل نفی واستفهام را صرف نموده وهریک را بامعنی آن بنویسید :

غَفَرَ - فَرَضَ - سَمِعَ - بَسَطَ - بَلَغَ - بَرَزَ - سَطَرَ
کَفَرَ - طَمِعَ - فَهِمَ - نَصَرَ - عَلِمَ .

اسمِ فاعِل واسمِ مفعول

اسم فاعل آنست که دلالت کند برکسی که فعل از او صادر شده باشد چون : ضارِبٌ ـ ناصِرٌ .

اسم مفعول آنستکه دلالت کند برآنکه فعل براو واقع شده باشد چون : مَکتُوبٌ ـ مَنْصُورٌ .

فعل استفهام چیست ؟ اسم فاعل واسم مفعول کدامند ؟

اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرّد بروزن فاعِلٌ آید .
اسم مفعول " " بروزن مَفْعُولٌ .
هریک از اسم فاعل ومفعول دارای شش صیغه بیش نخواهد بود سه صیغه برای مذکّر . وسه صیغه برای مؤنّث :

اسمِ فاعِل

	مذکّر	مؤنّث
مفرد :	ناصِرٌ یکمرد یاری کننده	ناصِرَةٌ یکزن یاری کننده
تثنیه :	ناصِرانِ دومرد یاری کننده	ناصِرَتانِ دوزن یاری کننده
جمع :	ناصِرُونَ مردان یاری کننده	ناصِراتٌ زنان یاری کننده

اسمِ مفعول

	مذکّر	مؤنّث
مفرد :	مَنْصُورٌ یکمرد یاری شده	مَنْصُورَةٌ یکزن یاری شده
تثنیه :	مَنْصُورانِ دومرد یاری شده	مَنْصُورَتانِ دوزن یاری شده
جمع :	مَنْصُورُونَ مردان یاری شده	مَنْصُوراتٌ زنان یاری شده

اسم فاعل واسم مفعول را چند صیغه است ؟

از مصادر ذیل اسم فاعل بنا نموده صرف کنید :

نَصْر - قُدْرَة - ذِهاب - سَرِقَة - ضَرْب

از مصادر ذیل اسم مفعول بنا نموده صرف کنید :

کَرامَة - فَتْح - عِلْم - حُسْن - کِتابة - فَقْد

(تمرین)

فعلهای فارسی زیر را بعربی ترجمه کنید :

خواندم - شنیدید (شما مردان) زدند (آن مردان) نشست (آن زن)
خوردیم - بشنوند (آن زنان) یادگرفتی (تو یکزن) یاد میدهم
بنشین (تو زن) بخواند (آن مرد) شنیدی (تو مرد) بخورید شما زنان
گرفت (آن یکزن) بخوانید (شما مردان) زَدَم - زدیم -
زدند (آن زنان) زدید (شما مردان) یاد داد (آن مرد) یاد گرفت (آن مرد)

ترجمهٔ این فعلها را بگوئید :

وعده کردی - وفا کردید - سست شدم - نگاه داشتم - بریان شد
داغ شدند - گمراه شدی - گمراه میشوید - حفظ کن - وعده کن -
وفا کنید - روایت کن - نیت کنید - حفظ کرد . *

مُذَکَّر (نر) مؤنّث (ماده)

اسم بر دو قسمت : مذکّر - مؤنّث .

علامت تانیث سه است :

١- تاء مربوطة چون : نِعْمة - فاطِمة - مؤمنة
٢- الف مقصوره چون : دُنیا - ذِکْرَی - صُغْرَی
٣- الف ممدوده چون : صحراء - حَمْراء - بَیْداء

هر اسمی که یکی از این سه علامت در آخر آن باشد مؤنث است مگر آنکه آن اسم عَلَم برای مذکری باشد و اگر آخر آن خالی از این علامت باشد آن از مذکر نامند مگر آنکه عَلَم برای مؤنث باشد چون

تانیث صفات هرگاه بخواهند صفتی دلالت بر مؤنث نماید در آخر آن یکی از آن سه علامت زیاد میکنند چون : مُسْلِمٌ مُسْلِمَةٌ - ضارِبٌ ضارِبَةٌ - وسکران وسکری و اَصْغَر و صُغْرَی . *

کلمات زیر را مؤنث نمائید :

مُسْلِم - مُؤْمِن - اَبْیَض - اَزْرَق - اَبْلَج - اَخْضَر - اَحْسَن -
حَسَن - ظاهِر - کاتِب - قادِر - مُنْعِم - مستقیم - مُطْمَئِن

(نَحْو)

نَحْو علمی است که از اعراب اواخر کلمات بعد از ترکیب گفتگو میکند و فایدهٔ آن حفظ زبان است از خطا در گفتگو .

مُبتدا و خبر

ترکیب جمله گاهی از دو اسم حاصل میشود مانند عَلِیٌّ اِمَامٌ و زَیْدٌ قَائِمٌ وگاهی از اسم و فعل صَدِیقٌ لَایَنْفَعُ کَعَدُوٍّ لَایَضُرُّ وگاهی از فعل و اسم مانند جَآءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَی الْمَدِینَةِ پس هرگاه هر دو جزء جمله اسم باشند و یا جزء اول اسم باشد آنرا جُملهٔ اسمیه خوانند مثل : اَللّٰهُ اِلٰهُنَا و اَللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَآبَّةٍ مِنْ مَآءٍ واگر جزء اول فعل باشد آنرا جمله فعلیه نامند مثلاً طَلَعَ الشَّمْسُ اَثْمَرَ الشَّجَرُ در جمله اسمیه یک جزء مبتدا است و دیگری خبر .

مبتدا چیزی است که در بارهٔ او خبر میدهند و خبر همان چیزی است

نحو چه علمی است ؟ ترکیب جُمله از چه حاصل میشود ؟ مبتدا کدام و خبر کدام است ؟

که در بارهٔ مبتدا میگویند و باو خبر میدهند مثلاً در جملهٔ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰه مبتدا است و اَکْبَرَ خبر آن است ، وهمچنین در جملهٔ عَلِیٌّ اِمَامٌ عَلِیّ مبتدا است و اِمَام خبر آنست

هرگاه در فارسی بخواهیم بگوئیم علی ایستاده است درزبان عرب دو قسم گفته میشود باینمعنی که هم میتوان گفت قَامَ عَلِیٌّ و عَلِیٌّ قَامَ هرگاه بگوئیم قَامَ عَلِیٌّ (جملهٔ فعلیه) قَامَ فعل است و عَلِیٌّ فاعل آنست زیراکه فعل ایستادن باو نسبت داده شده است . اگر بگوئیم عَلِیٌّ قَامَ (جملهٔ اسمیه) در اینصورت هرچند در معنی تفاوتی بهم نرسد ولیکن علی را مبتداء و قَامَ را خبر آن مینامند واگر جمله از دو اسم ساخته شود مثل زَیْدٌ قَائِمٌ (جملهٔ اسمیه) و عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰهِ اسم اوّلی مبتداء و اسم دوم خبر آنست .

فَاعِل و مفعُول

فاعِل آنستکه چیزی یا عملی را باو نسبت دهند مثل غَرُبَ الْقَمَرُ طَلَعَ الشَّمْسُ یعنی غروب کرد قمر و ظاهر شد شمس پس کلمهٔ اَلْقَمَر و الشَّمْس فاعلند زیراکه غروب و طلوع بآنها نسبت داده شده است .

فاعل کدام است و مفعول کدام ؟

مفعول بسیار اتفاق میافتد که چون کسی کاری بکند آن کار بر کسی یا چیزی واقع میشود مثلاً وقتی بگوئیم خَلَقَ اللهُ آدَمَ یعنی خدا آدم را آفرید کاری بخدا نسبت داده ایم که آفریدن باشد واین کار بر آدم واقع شده است همچنین میگوئیم رَأَی الْإِسْکَنْدَرُ رَجُلاً یعنی دید اسکندر مردی را کاری را باسکندر نسبت میدهیم که دیدن باشد چون این کار بر رَجُلاً واقع شده است . پس کسی یا چیزی را که کار بر آن واقع میشود مفعول میگویند مثلاً در جمله خَلَقَ اللهُ آدَمَ آدم مفعول است و در جمله رَأَی الْإِسْکَنْدَرُ رَجُلاً رجلاً مفعول است . ✻

پس در مثال رأی فعل است که از کسی سرزده است (که اسکندر باشد) واسکندر فاعل است که فعل دیدن ازاو سرزده است ، وکلمهٔ رجلاً مفعول است که فعل دیدن براو واقع شده است . ✻

پس در جمله اسم گاه مبتدا وگاه خبر وگاه فاعل وگاه مفعول است . یک اسم ممکن است در یک جمله مبتدا ، ودر جمله دیگر خبر باشد ، یا در یک جمله فاعل ودر جمله دیگر مفعول باشد . مثلاً اگر بگوئیم :

جمله اسمیه یعنی چه ؟ جمله فعلیه کدام است ؟ مبتدا چیست ؟ خبر کدام است ؟ فاعل کدام است ومفعول کدام ؟

اِیْرَانُ وَطَنُنَا کلمه ایران مبتدا ، ووطننا خبر آنست ، اما اگر بگوئیم وَطَنُنَا الْإِیْرَانُ کلمه وطنا مبتدا ، وایران خبر آنست . مثلاً در این جمله : صَنَعَ النَّجَّارُ عَرْشًا یعنی ساخت نجار تخت را کلمه النَّجَّارُ فاعل است زیراکه فعل ساختن باو نسبت داده شده است وکلمهٔ عَرْشًا مفعول است زیراکه فعل ساختن برآن واقع شده است . اما اگر بگوئیم حَضَرَ الْأَمِیْرُ نَجَّارًا کلمهٔ نجار دراین مثال مفعول است .

✻(تمرین)✻

در جمله های زیر معلوم کنید که کدام اسمیه وکدام فعلیه میباشند ومبتدا ، وخبر وفعل وفاعل ومفعول را درآنها تشخیص دهید : سَعِیْدٌ کَاتِبٌ - ذَهَبَ اَحْمَدُ - اَحْسَنْتُ عَلِیًّا - بُقْرَاطُ طَبِیْبٌ - هَزَمَ الْأَمِیْرُ جَیْشَ الْعَدُوِّ - فَتَحَ الْأَمِیْرُ الْمَدِیْنَةَ - کَتَبَ خَالِدُ الْمَالَ - اِکْتَسَبْتُ الْعِلْمَ - هُوَ الرَّزَّاقُ الْقَدِیْمُ - خَلَقَ اللهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ - قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ - سِرُّكَ اَسِیْرُكَ - فَاِذَا تَکَلَّمْتَ بِهٖ صِرْتَ اَسِیْرَهُ . قَالَ اَنُوْشِیْرَوَانُ - اَلْعَدْلُ سُوْرٌ - لَا یُغْرِقُهُ مَاءٌ - وَلَا یُحْرِقُهُ نَارٌ - وَلَا یَهْدِمُهُ مَنْجَنِیْقٌ . ✻

﴿ اعراب و اقسام آن ﴾

تغییری که در آخر اسم از جهة حرکت پیدا شود آنرا اعراب نامند مثلاً در ترکیب أَطَاعَ الْجُنْدُ الْأَمِيرَ کلمهٔ جُند چون فاعل است آخرش مضموم است. و در ترکیب هَزَمَ الْأَمِيرُ الْجُنْدَ کلمهٔ الجُنْد چون مفعول است آخرش مفتوح است . و در ترکیب اَلْمَلِكُ بِالْجُنْدِ قَائِمٌ کلمهٔ الجُند چون حرف جرّ دارد آخرش مکسور است . ☼

و در ضمن مثال دانسته شد که اسم اگر فاعل باشد آخرش مضموم است، و اگر مفعول باشد آخرش مفتوح است ، و اگر حرف جرّ داشته باشد آخرش مکسور است . پس اعراب عبارت است از ضمه و فتحه و کسره که در آخر اسم بسبب عامل پیدا میشود چنانکه در خَلَقَ اللّٰهُ الْعَالَمَ ه در اَللّٰهُ مضموم است میفهیم که فاعل است ، و میم در اَلْعَالَمَ مفتوح است می فهیم که مفعول است همچنین هَزَمَ الْأَمِيرُ الْجُنْدَ چون راءِ الأمیرُ مضموم است میدانیم فاعل است و دال الجُندَ مفتوح است می فهیم مفعول است . و در جملهٔ أَطَاعَ الْجُنْدُ الْأَمِيرَ چون دال الجُند مضموم است و راءِ الأمیر مفتوح می فهیم الجُندُ

اعراب چیست و اقسام آنرا بیان نمائید ؟

فاعل است و اَلْأَمِيرَ مفعول و این تغییر را که در آخر کلمه پیدا میشود که فاعل و مفعول بودنش معلوم شود اعراب میگویند ، و هر کلمهای که اعراب داده شود یعنی حرکت آخرش تغییر کند آن کلمه را معرب میگویند . ☼

﴿ تمرین ﴾

در جملهای زیر معین کنید که کدام اسمها مرفوعند و کدام اسمها منصوبند :

لَمَّا أَتَى عُمَرُ بِالْهُرْمُزَانِ أَرَادَ قَتْلَهُ فَاسْتَسْقَى مَاءً فَأَتَاهُ بِقَدَحٍ فَأَمْسَكَهُ بِيَدِهِ فَاضْطَرَبَ وَقَالَ لَا تَقْتُلْنِي حَتَّى أَشْرَبَ هٰذَا الْمَاءَ فَقَالَ نَعَمْ فَأَلْقَى الْقَدَحَ مِنْ يَدِهِ فَأَمَرَ عُمَرُ بِأَنْ يُقْتَلَ فَقَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنِّي وَقُلْتَ لَا أَقْتُلُكَ حَتَّى تَشْرَبَ هٰذَا الْمَاءَ فَقَالَ عُمَرُ قَاتَلَهُ اللّٰهُ أَخَذَ أَمَانًا وَلَمْ نَشْعُرْ بِهِ . ☼

﴿ اقسام اعراب در اسم ﴾

اعراب اسم سه قسم است : رفع است و نصب است و جرّ و از این سه قسم خارج نیست : هر فاعلی یا مبتدائی مرفوع است ، و هر مفعولی منصوب و هر مضافٌ الیه مجرور است . ☼

اعراب اسم چند قسم است بیان نمائید ؟

(مُرَکّب تامّ و ناقِص)

چون دو کلمه با هم مرکّب شوند اگر معنی آنها تمام باشد آنرا مرکّب تامّ و یا جمله گویند چون نَجَی الْمُخَفَّفُونَ یعنی رستگار شدند سبکباران که کلمهٔ نَجَی فعل و کلمهٔ اَلْمُخَفَّفُونَ فاعل و دارای معنی تمام است و اگر معنی آن ناتمام و ناقص باشد آنرا ترکیب اضافی و ناقص گویند در اینصورت کلمهٔ اوّل را مضاف و کلمهٔ دوّم را مضافٌ الیه گویند . ✻ و یا کلمهٔ اوّل را موصوف و دوّم را صفت مینامند مثل وَلَدُ عَلِيٍّ یعنی پسر علی . که نه مبتدا و خبرند و نه فعل و فاعل . ✻

(مُضاف و مُضافٌ الیه)

در مرکّب ناقص هرگاه کلمهٔ دوّم با کلمهٔ اوّل از جهة مفهوم و مصداق یکی نباشند بلکه کلمهٔ دوّم تعلّق و بستگی بکلمهٔ اوّل داشته باشد آن ترکیب را اضافی و جزء اوّل مضاف و جزء دوّم را مضاف الیه میگویند مثل وَلَدُ عَلِيٍّ - كِتَابُ اَحْمَدَ ثَوْبُ خَزٍّ و هر وقت کلمه ای بکلمهٔ دیگر اضافه شود مضاف الیه مکسور است و آنرا جرّ میگویند چون : صَوْتُ جَرَسٍ - و نَهِيقُ الْحِمَارِ .
(آواز جرس (زنگ)) (صدای خر)

مرکّب تامّ و ناقص را بیان کنید ؟ مضاف و مضاف الیه چیست ؟

(فاعل و نایب فاعِل)

هرگاه فاعل فعل معلوم باشد که کیست و یا چیست فعل را باین اعتبار معلوم گویند . مثل كَتَبَ عَلِيٌّ - و خَلَقَ اللّٰهُ الْعَالَمَ . چون فاعل کتابت که عَلِي است و فاعل خَلَقَ که اَللّٰهُ است معلوم است باین جهت این دو فعل را معلوم گویند .

و اگر فاعل فعل معلوم نباشد بلکه مجهول باشد فعل را باین اعتبار مجهول نامند مثل قُتِلَ الْعَدُوُّ یعنی کشته شد دشمن ، چون فاعل که کشندهٔ دشمن باشد مجهول است فعل را بدین مناسبت مجهول گویند . و کلمهٔ اَلْعَدُوُّ بجای فاعل است ولی در حقیقت مفعول است نایب فاعل گویند و نایب فاعل هم بموجب قاعدهٔ کلّی که گفتیم همیشه مضموم است . که اَلْعَدُوُّ باشد . ✻

پس بطور کلّی مبتدا ، و خبر و فاعل و نایب فاعل مرفوع و مفعول همیشه منصوب ، و مضاف الیه پیوسته مجرور میباشند .

فاعل و نایب فاعل کدام است بیان نمائید ؟

(تمرین)

در این عبارت جمله های اسمیه و فعلیه را تشخیص بدهید ، و مبتدا ، و خبر و فعل و فاعل و مفعول و مضاف و مضاف الیه و رفع و نصب و جر آنهارا بیان نمائید :

إِحْذَرُوا اللِّسَانَ فَإِنَّهُ سَهْمٌ يُخْطِي - إِحْبِسْ لِسَانَكَ قَبْلَ أَنْ يُطِيلَ حَبْسَكَ وَيُرْدِي نَفْسَكَ . أَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ - أَدَبُ الْإِنْسَانِ خَيْرٌ مِنْ حَسَبِهِ - الْخَائِنُ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ أُسْتُرْ ذَهَبَكَ وَذِهَابَكَ وَمَذْهَبَكَ - الْعَقْلُ خَيْرُ صَدِيقٍ الْعِلْمُ شَجَرَةٌ وَالْعَمَلُ ثَمَرُهَا . سِلَاحُ اللِّئَامِ قُبْحُ الْكَلَامِ - خُذْ مِنْ مَالِكَ لِيَوْمِ فَاقَتِكَ . النَّجَاةُ فِي الصِّدْقِ . كَلَامُ الْمُلُوكِ مُلُوكُ الْكَلَامِ - الْمَرْءُ عَدُوٌّ لِمَا جَهِلَ . مَحَاسِنُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ مَثَالِبُ . جَلَسَ الْمُتَعَلِّمُ أَمَامَ الْمُعَلِّمِ ، وَشَرَعَ يَكْتُبُ مَا عَلَّمَهُ . حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ . الْيَوْمَ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ . قَامَ الْمُؤَذِّنُ وَعَلَى صَوْتُهُ بِالْأَذَانِ - السَّيِّدُ مَنْ تَحَمَّلَ أَثْقَالَ إِخْوَانِهِ - الْفِرَارُ مِنَ الْحَرْبِ فِي أَوَانِهِ يَعْدِلُ الظَّفَرَ فِي زَمَانِهِ - الْأَدَبُ فِي الْإِنْسَانِ كَشَجَرَةٍ أَصْلُهَا الْعَقْلُ - *

(قسمت دوم)

(قرائت وترجمه)

صَدْر . بَطْن . فَخِذ . سَاق - قَدَم . ظَهْر . يَمْشِي . إِمْشِ

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي . كُلُّ رَجُلٍ لَهُ فَخِذٌ وَسَاقٌ وَقَدَمٌ . كُلُّ إِنْسَانٍ يَمْشِي عَلَى قَدَمَيْهِ . إِمْشِ قَلِيلًا . كُلُّ إِنْسَانٍ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ .

الصَّدْرُ فَوْقَ الْبَطْنِ . وَالْبَطْنُ تَحْتَ الصَّدْرِ . السَّاقُ تَحْتَ الرُّكْبَةِ . وَالرُّكْبَةُ بَيْنَ الْفَخِذِ . (از کتاب القرائة)

مِنْ أَمْثَالِ الْعَامَّةِ

اَلطَّيْرُ بِالطَّيْرِ يُصَادُ . اَلْبَغْلُ الْهَرِمُ لَا يُفْزِعُهُ صَوْتُ الْجُلْجُلِ . خُذِ اللِّصَّ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَكَ صَدِيقُ الْوَالِدِ عَمُّ الْوَلَدِ . فَرَّ مِنَ الْمَوْتِ وَفِي الْمَوْتِ وَقَعَ . كُلْ قَلِيلًا تَعِشْ كَثِيرًا . اَلْحَبَّةُ تَدُورُ وَإِلَى الرَّحَى تَرْجِعُ . اَلشَّاةُ الْمَذْبُوحَةُ لَا يُؤْلِمُهَا السَّلْخُ

(جسم الانسان)

رأس - شعر . جبهه . حاجب . عين . انف . شفه . فم . رقبه

اراءة[1] - ارني[2]

ارني رأسك . هذا رأسي . ارني شعر رأسك . هذا شعر رأسي . ارني جبهتك . هذه جبهتي . ارني حاجبك . هذا حاجبي . اين كتابك كتابي عند المعلم . ارني اذنك . هذا اذني . ارني عينك . هذه عيني ارني شفتك . هذه شفتي . ازكتاب القرائه

اجزاء رئيسية الانسان

نشان دادن[1] بمن نشان بده[2]

الانسان مركب من ثلاثة اجزاء رئيسية . الرأس - البدن الأعضاء . ويشتمل الرأس على الجمجمة وهي[1] عقب الرأس و اعلاها . وعلى الوجه[2] وهو القسم الأمامي[3] من الرأس . و العنق[4] هو القسم الذي يربط[5] الرأس بالبدن . والجمجمة مكسوة[6] بالشعر . (ترجمه)

من الأمثال : رأسه فارغ وكيسه ملآن . ازكتاب عربي سال اول

1 آن يا او 2 چهره 3 جلوی 4 گردن 5 می پيوندد 6 پوشيده است

كلمات زير را با كلمات ديگر از خارج تركيب كنيد

المعلم . التلميذ الأستاذ . يمين . يسار . امام . خلف فوق . تحت . أسفل على . مع . من . بين . جانب .

كتابي على الكرسي . الدواة تحت الكرسي . المعلم امامك والتلميذ خلفك . القلم امامك . الكتاب خلفك . الكرسي بين المعلم والتلميذ . المعلم امام التلميذ . التلميذ خلف الأستاذ . ✻ (كتاب القرائة)

(الأسد)

الأسد[1] حيوان[2] جميل[3] الطلعة[4] مهيب يفوق[5] الحيوانات كلها مهابة[6] يأوي[7] الى الآكام[8] والمغاور والغابات[9] وصوته يسمى[10] زئيرا[11] . ويضرب به المثل في القوة والشجاعة . وانثى الأسد تسمى لبوءة[12] وولده يسمى شبلا[13] .

(الحلقات المدرسية)

من الأمثال : كلب طائف خير من أسد رابض .

(۱) شير (۲) جانور (۳) زيبا (۴) ديدار (۵) برتری (۶) سهمگين (۷) پناه ميبرد (۸) تپه ها و سوراخهای دركوه (۹) بيشه ها (۱۰) ناميده ميشود (۱۱) غرش شير (۱۲) ماده (۱۳) بچه شير ✻

في احتياجات المعيشة

هل انت جائع ، نعم ، انّي جائع جدًّا . انّي موشك ان اموت جوعًا . ما اكلت اليوم شيئًا . ماذا تريد ان تأكل ، اوّل شيء اقدر ان احصل عليه . تعال وتغدّ معنا . ألست عطشانًا ؟ بلى انّي عطشان جدًّا . اعطني شيئًا لأشرب . ماذا تريد ان تشرب ؟ اسكب لي كاس ماء . ناولني من فضلك كاس ماء . هلّا تريد كباية ليمونادة . انّي افضّل الماء على ليمونادة الآن ارتويت وشبعت ويا ليتني كنت الآن في الفرشة

الحيوانات :

جمل . ناقة . حصان . فرس . حمار . حمارة . بغل . بغلة
كبش . نعجة . فيل . فيلة . اسد . لبوءة . كلب . كلبة
ديك . دجاجة . عصفور . عصفورة . ثور . بقرة

الجمل حيوان طويل القامة والعنق له سنام . والأنثى ناقة . الحصان حيوان جميل الشكل والأنثى فرس . الحمار حيوان اهليّ صبور معروف . والأنثى حمارة واتان . البغل حيوان اهليّ معروف . والأنثى بغلة . (از كتاب القراءة)

نزدیک است ۲- برای دست بیابم ۳- با ما غذا بخور ۴- بریز ۵- اسب ۶- کوهان

الفواكه

انگور انجیر سیب انار گلابی
عنب - تين - تفّاح - رمّان - كمثرى - سفرجل -
لوز - جوز - مشمش - بطّيخ - برتغال - تمر - توت
بادام گردو خربزه خرما

هل تحبّ العنب ؟ نعم ، احبّ العنب كثيرًا .

هل اكلت التين ؟ نعم ، اكلته مرارًا . هل في بستانك تفّاح ؟ نعم ، في بستاني تفّاح . هل رأيت الرمّان ؟ نعم ، رأيته . واكلته مرارًا . هل تحبّ البطّيخ ؟ لا ، انا لا احبّ البطّيخ . (كتاب القراءة)

افعال زیر را ترکیب کنید

قم . لا تقم . اجلس . لا تجلس . ادخل . لا تدخل . اخرج . لا تخرج . اقرأ . لا تقرأ .

قم من هنا . لا تقم من هناك . اجلس مكانك . لا تجلس هنا . ادخل البيت . لا تدخل الدار . اخرج من المدرسة . لا تخرج من الفصل اقرأ درسك . لا تقرأ الآن . اكتب فرضك . لا تكتب من كتاب غيرك .

(كتاب القراءة)

الوطن ومحبته

واعلم ان اعلى مرتبة[1] في الانسان هي محبة الوطن . فاحبب[2] وطنك محبة صادقة واخدمه خدمة حقيقية لانك ربيت[3] فوق ارضه وتحت سمائه وتباعد[4] عن كل امر فيه ضرر لوطنك واصرف جميع افكارك واعمالك الى ترقية[5] بلادك واعمارها[6] وابذل مهجتك[7] في الذود[8] عنها .

(المعلومات المدنية)

١ برتری ٢ دوست بدار ٣ خدمت کن
٤ دوری بجوی ٥ ترقی دادن
٦ آباد ساختن ٧ جان ـ خون ٨ دفع کردن

حفظ اللسان

كان بهرام[1] جالسا[2] ذات ليلة[3] تحت شجرة فسمع صوت طائر فرماه[4] فاصابه[5] فقال ما احسن[6] حفظ اللسان بالطائر والانسان لو حفظ[7] هذا لسانه لما هلك[8] .

(مجانی الادب)

قال الشاعر :

احفظ لسانك ايها الانسان   لا يلدغنك انه ثعبان

١ بود ٢ نشسته ٣ شبی ٤ تیر بسوی او انداخت ٥ اصابت کرد ـ برخورد
٦ چه خوبست ٧ نگاه میداشت ٨ هلاک نمیشد .

جملات زیر را بفارسی ترجمه کنید

قومي من هنا . لا تقومي[1] من هناك . اجلسي[2] هنا . ادخلي الدار . لا تدخلي الفصل . اخرجي من الفصل . اقرأي[3] الدرس الاول . لا تقرأي الدرس الثاني . اكتبي الدرس الثالث . ولا تكتبي الدرس الثاني . اذهبي الى ابيك . اذهبا الى[4] الفصل .

(كتاب القراءة)

١ بلند شو از اینجا ٢ بنشین اینجا ٣ بخوان درس اول را ٤ بروید بسوی فصل

لطائف :

قيل لمجنون عد[1] لنا المجانين فقال هذا يطول[2] بي ولكن اعد العقلاء .

قيل للقمان ما اقبح[3] وجهك قال اتعيب هذا النقش على ام على النقاش .

رأى الاسكندر رجلا حسن الاسم قبيح السيرة فقال له : اما تغير[4] اسمك او سيرتك .

تكلم رجل عند المأمون فاحسن . فقال ابن من انت فقال ابن العلم يا امير المؤمنين . فقال نعم النسب انتسبت[5] اليه .

از کتاب عربی اول

(١) بشمر (٢) این بدراز میکشد (٣) زشت است (٤) تغییر میدهی

لقمة الصباح

لقمة الصباح مسمار[1] البدن . الطعام بلا ملح مضر للبدن ❋
الشاي مشروب جيد ، وكثيره مضر . اكل الحلواء بعد الغذاء
نافع . اكل الزبدة[2] انفع من السمن[3] . شرب اللبن بكرة في
الصباح نافع للبدن . شرب الماء في خلال الطعام مضر للصحة ❋
اكل الارز كثيرا موجب لليبوسة . هل عندكم قهوة ؟ نعم ،
وشاي ايضا . اشرب القهوة قليلا لا كثيرا . كلا من هذا الخبز .

١- ميخ ٢- كره ٣- روغن (كتاب القرائة)

❋(الأسكندر واللص)❋

كان الأسكندر يوما على تخت مملكته وقد رفع[1] الحجاب فقدم[2]
بين يديه[3] لص[4] فامر بصلبه[5] فقال ايها الملك اني سرقت و
لم يكن لي شهوة[6] في السرقة ولم يطلبها[7] قلبي ، فقال
الأسكندر لا جرم انك تصلب[8] ولا يطلب[9] قلبك الصلب
ولا يريده . (مجاني الادب)

١ برداشته شده بود ٢ پيش آورده شد ٣ برابرش ـ بحضورش ـ ٤ دزد ٥ بدار آويختن
٦ مرا ميلي نبود ٧ دلم آنرا نخواست ٨ بدار آويخته ميشوي ٩ طالب نيست ـ نميخواهد .

السنجاب

السنجاب اكبر من الفار قليلا وشعره في غاية النعومة
وهو حديد البصر سريع الحركة ولذلك قلما يبصر الا بالحيلة
والمراقبة . والسنجاب ينام في وكره عند اشتداد الحر ولا يخرج
الا في الصباح والمساء .

وفي الخريف يجمع مونة الشتاء من البلوط والجوز والبندق و
غيرها . ويخزنها في ثقوب[1] بعض الاشجار ومن غريب امره انه يهتدي[2]
الى مخازنه بعد زمان طويل ولو كانت الارض مغطاة[3] بالثلوج ايام
الشتاء (مدارج القراءة)

لطائف

نظر احد الامراء الى رجل سكران فاراد ان ياخذه ليعزره[1]
فشتمه[2] السكران فرجع عنه فقيل له يا ايها الامير لما
شتمك تركته قال تركته لانه اغضبني . فلو عزرته
لكنت قد انتصرت لنفسي فلا احب ان اضرب مسلما لحمية نفسي .

نظر فيلسوف الى رجل حسن الوجه خبيث النفس فقال
بيت حسن وفيه ساكن نذل[3] (مجاني الادب)

١- تنبيه كند اورا ٢- دشنام داد اورا ٣- پست

(اَلسَّمَكَةُ وَالصَّيَّادُ)

رَجُلٌ مَرَّةً صَادَ سَمَكَةً صَغِيرَةً . فَقَالَتْ لَهُ السَّمَكَةُ اَيُّهَا الصَّيَّادُ اِنِّي صَغِيرَةٌ فَاتْرُكْنِي الْآنَ وَتَعَالَ فِي السَّنَةِ الْآتِيَةِ فَحِينَئِذٍ تَرَانِي كَبِيرَةً اُشْبِعُكَ وَاُشْبِعُ اَوْلَادَكَ فَقَالَ الصَّيَّادُ: لَسْتُ مَجْنُونًا لِاَتْرُكَ مَا فِي يَدِي وَاَرْكُضَ وَرَاءَ شَيْءٍ غَيْرِ مَعْلُومٍ .

(مِنَ الْاَمْثَالِ) عُصْفُورٌ فِي الْيَدِ خَيْرٌ مِنْ عَشَرَةٍ فِي الْهَوَاءِ

از کتاب اول عربی

(۱) ماهی (۲) بار (۳) بیا (۴) آنوقت (۵) سیر میکنم (۶) نیستم . ۷ چیزی (۸) بدوم (۹) عقب .

(ترجمهٔ مثل) یک گنجشک در دست بهتر است از ده تا در هوا

اَلدِّيكُ

اَنَا دِيكٌ⁽¹⁾ مِنَ الْهِنْدِ — جَمِيلُ الشَّكْلِ وَالْقَدِّ
اَمِيرٌ فِي بَنِي⁽²⁾ جِنْسِي — وَلِي تَاجٌ عَلَى رَاْسِي⁽³⁾
اَنَا الصَّدَّاحُ⁽⁴⁾ فِي الْبَيْتِ — لِاَنِّي⁽⁵⁾ حَسَنُ الصَّوْتِ
اَلِفْتُ⁽⁶⁾ الْبَيْتَ مِنْ قِدَمٍ⁽⁷⁾ — وَكَمْ⁽⁸⁾ لِي فِيهِ مِنْ نِعَمٍ

المحفوظات المدرسية

(۱) خروس (۲) همجنسان (۳) سرم (۴) آوازخوان (۵) لِاَنِّي لِ - اَنَّ - ی) برای اینکه من - چه من (۶) خوی گرفته‌ام (۷) از پیش - از قدیم (۸) چه بسیار - بسا .

(اَلْبَقَرَةُ الْغَارِقَةُ)

حُكِيَ اَنَّ شَخْصًا كَانَ لَهُ بَقَرَةٌ وَكَانَ يَشُوبُ لَبَنَهَا بِالْمَاءِ وَيَبِيعُهُ . فَجَاءَ السَّيْلُ فِي بَعْضِ الْاَوْدِيَةِ وَهِيَ وَاقِفَةٌ تَرْعَى فَمَرَّ عَلَيْهَا فَغَرَّقَهَا . فَجَلَسَ صَاحِبُهَا يَنْدُبُهَا فَقَالَ لَهُ بَعْضُ بَنِيهِ يَا اَبَتِ لَا تَنْدُبْهَا فَاِنَّ الْمِيَاهَ الَّتِي كُنَّا نَخْلِطُهَا بِلَبَنِهَا اِجْتَمَعَتْ فَغَرَّقَتْهَا . (مجانی الادب)

۱- مخلوط میکرد ۲- رود ها

الاعرابيّ والقمر

حُكِيَ اَنَّ اَعْرَابِيًّا اَضَلَّ الطَّرِيقَ . فَمَاتَ جُوعًا وَاَيْمَنَ بِالْهَلَاكِ فَلَمَّا طَلَعَ الْقَمَرُ اهْتَدَى ، وَوَجَدَ الطَّرِيقَ فَرَفَعَ اِلَيْهِ رَاْسَهُ لِيَشْكُرَهُ فَقَالَ ، وَاللهِ مَا اَدْرِي مَا اَقُولُ لَكَ وَلَا اَقُولُ فِيكَ اَقُولُ رَفَعَكَ اللهُ فَاللهُ قَدْ رَفَعَكَ ، اَمْ اَقُولُ نَوَّرَكَ اللهُ فَاللهُ قَدْ نَوَّرَكَ ، اَمْ اَقُولُ حَسَّنَكَ اللهُ فَاللهُ قَدْ حَسَّنَكَ وَلَكِنْ مَا بَقِيَ اِلَّا الدُّعَاءُ اَنْ يُنْسِئَ اللهُ فِي اَجَلِكَ وَاَنْ يَجْعَلَنِي مِنَ السُّوءِ فِدَاكَ

۱- بیصیری ۲- راه یافت ۳- نورانی کند (مجانی الادب)

الثعلب والديك

حكي ان الثعلب مر في السحر بشجرة، فرأى فوقها ديكا فقال له: اما تنزل نصلي جماعة؟ فقال: ان الامام نائم خلف الشجرة فايقظه. فنظر الثعلب فرأى الكلب فولى هاربا[1] فناداه الديك ما تأتي لنصلي. فقال: قد انتقض وضوئي فاصبر حتى اجدد لي وضوءا وارجع (مجاني الادب)

۱- فرار کننده

اسود

اسود[1] في فصل الشتاء، اقبل يأخذ الثلج[2]. ويفركه[3] ببدنه فقيل له: لماذا ذلك. فقال لعلي ابيض. فقال له حكيم يا هذا لا تتعب[4] نفسك فربما اسود الثلج من جسمك وهو باق على حاله (معناه) ان الشرير يقدر ان يفسد الخير وقليلا ما يصلحه الخير (مجاني الادب)

۱- سیاهی ۲- برف ۳- میمالید ۴- رنج بخود مده

الاعرابي والناقة المفقودة

ضلت ناقة لاعرابي في ليلة مظلمة فاكثر في طلبها فلم يجدها. فلما طلع القمر وانبسط نوره وجدها الى جانب بعض الاودية. وقد كان اجتاز بموضعها مرارا فلم يرها لشدة الظلام. فرفع راسه الى القمر وقال

ماذا اقول وقولي فيك ذو حصر
وقد كفيتني التفصيل والجملا
ان قلت لا زلت مرفوعا فانت كذا
او قلت زانك ربي فهو قد فعلا

(مجاني الادب)

